

مبادی تاریخی فرهنگ افغانی

این عنوان از نظر تاریخ تحلیلی لطیف و شرحی دلچسپ دارد باین معنی که ما تمام حرکات فکری و مدنی را که در طول تاریخ در خاک افغانستان بوجود آمده "فرهنگ افغانی" گوئیم، و این فرهنگ از قدیمترین عهد تاریخ افغانستان یعنی دورهٔ ویدی در حدود (۱۴۰۰ ق. م) آغاز یافته و بعد از آن در دورهٔ اوستا یعنی در حدود (۱۲۰۰ ق. م) دوام میکند. و درین دوره است که مردم آریائی در بلخ از حیات بدوی و کوچی گری و شهر نشینی و مدنیت میرسند و زره تشره (زردشت) در همین سرزمین به تبلیغ کیش مزدیسنا و سه اساس زندگی: "پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک" می پردازد و خانواده های شاهی پیشدادیان و کیان در مهد مدنیت انسانی بخدی زیبا به تمهید مبادی سلطنت و فرشاهی خویش می پردازند.

بعد ازین در غرب سر زمین کشور ما مدنیت های مردم آریایی هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان بوجود می آیند و مبادی خاص و فرهنگی خود را درین سرزمین هم می پراگندند تا که در اواخر عصر

هخامنشی اسکندر کبیر یونانی از سنه (۳۳۱ تا ۳۲۳ ق. م) از راه ایران بر افغانستان می تازد و این فتح اثر زبان و دساتیر اداری و سیاسی و هنر و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگی یونانی باختری را با افغانستان وارد مینماید و در سنه ۲۵۰ ق دیودوت پسر باختر سلطنت یونانی باختری را اساس میگذارد که تا اوایل عصر میلادی دوام کرد و در ساختمان مدنیت و فرهنگ خاص یونانی و باختری افغانستان که ریشه های باستانی ویدی اوستایی قدیم داشت تاثیر بارزی کرد.

در اوایل قرن دوم میلادی کنشکا پادشاه بزرگ کوشانی افغانستان سلسله کوشانیان بزرگ را بنیاد نهاد و مدنیت و فرهنگ افغانستان را با قبول دیانت بودایی و نشر و تبلیغ آن رنگ خاص مقامی افغانی بخشید.

پایتخت کانیشکا در تابستان کاپیسای شمالی کابل، و در زمستان پشاور بود، و او مذهب بزرگ بودایی مهیانه را در تمام افغانستان و صفحات شمال آمو و هند رواج و شاهنشاهی کوشانی بزرگی را تشکیل کرد.

در عصر کوشانیان که تا اواخر قرن چهارم میلادی دوام کرد صبغه خاص مدنیت و فرهنگ داخلی افغانستان مرکب از عناصر قدیم بومی زردشتی - آثار هندی بودایی و مواریت یونانی بود.

از اسنادیکه در حفریات معبد کوشانی از سرخ کوتل تا بغلان اخیراً بدست آمده چنین بنظر می آید که کوشانیان در تخلیق افکار و فرهنگ خاص این سر زمین که آنرا بعداً دوره گریکو - بودیک یکدوره خاص افغانی توان گفت کارنامه های نمایانی را انجام داده اند.

موسیو فوشه محقق باستان شناس فرانسه صنعت کوشانی را از ابتکارات دوره کوشانی دانسته و گوید: نوعیت ستوپه های این دوره

بسهولت از ابنیهٔ زمان اشوکا متمایز است اگر بخواهیم این سبک جدید را با ابنیهٔ مذهبی اروپا بیان نماییم باید بگوییم که سبک اشوکا سبک رومی ستوپها (قرن ۱۰ تا ۱۲ در فرانسه) و سبک کانیشکا سبک گوتیک آنست که از قرن (۱۲ تا ۱۵) میلادی در فرانسه موجود بود. ستوپهای اشوکا هیچگاه به بالای قلات ایران نیامده ولی ستوپهای کانیشکا و جانشینانش به آسانی به جلگه هند راه یافته است. و حتی در حومهٔ جنوب شرقی پایتخت جدید پوروشاپوره (پشاور کنونی) امپراتور کوشان، بزرگترین معبد را بنا نموده است، این معبد چندین بار طعمه حریق شده و امروز خرابه‌ی بیش نیست. ولی ما در نتیجهٔ خواندن یادداشت‌های مسافران چینی توانسته ایم خطوط اصلی آنرا بشناسیم که در آثار ویرانهٔ آن بصورت معجز آسایکی از اشیای مقدس بودایی که امضا و تصویر کانیشکا روی آن دیده می‌شود کشف گردیده است.

دکتر هرمان گوپتز آلمانی که استاد تحقیقات دربارهٔ هند است راجع به هنر دورهٔ کوشانی گوید: هنر یونانی شروع به تغییر فرم هنر های هندی نموده و بصورت گندهارا در آمده ولی بسیاری از محققین برین عقیده اند که سبک مذکور را باید کمتر توسعهٔ شیوه یونانی و بودایی دانست بلکه یک توسعهٔ شیوهٔ شرف آریانا "یعنی افغانستان" است که بموازات آن در تحت حکمفرمایی قبایل سگهای جنوب شرقی و کوشان بسط یافته است و باین حال در کشمیر تا دورهٔ گوپتا (قرن ۴/۳ م) بطوریکه از ویرانه های معابد بودایی هروان استنباط می شود یک هنر کاملاً خالص پایدار ماند و هجوم این مردم دولت های یونان و بلخ و یونان و هند را منقرض ساخت و عناصر تازه‌ی وارد هند کرد که دیگر مربوط با ایران غربی و نفوذ هخامنشی نبوده و وابسته بشمال قلات ایرانند (میراث ایران ۱۵۳). باری کلتور و تمدن و هنر دورهٔ کوشانی

مراتب تکامل و انحطاط را طی کرده و تا اوایل عصر اسلامی و نفوذ لشکریان عرب رسید که جای خود را در قرن نخستین اسلامی و حدود (۶۵۰ م) بیک مدنیت و فرهنگ مخلوط دیگری داد که آنرا فرهنگ دوره نخستین اسلامی افغانستان گوئیم.

عناصر اسلامی و عربی که در مدنیت و فرهنگ قدیم قبل الاسلام خلط و مزج شدند به آن رنگ بکلی نو و تازه بی دادند که بعدها از همین سر زمین خراسان و افغانستان بشمال و شرق تا چین و هند انتشار یافتند.

درینجاست که باید خاک افغانستان را از نظر وضع و اقلیم جغرافی پیدایش گاه فرهنگ های مختلط و ممزوج در طی قرون و اعصار قدیمه دانست. و از همین روست که فیلسوف تاریخ مستر تاینبی انگلیسی در کتاب جدید خود "بین اکسوس و جمنا" بدین نتیجه رسیده که سر زمین افغانستان یک Round About یعنی خطه اشعاب و کانون تشعشع و چهار راه فرهنگها بود و در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از افق خارجی بدان رسیده است به ماحول خود به هند، ایران، ماوراء النهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته است.

در ربع اول قرن نخستین اسلامی (حدود ۲۴ هـ) فتوح لشکریان فاتح عرب تا اواسط خراسان و مرو و از سیستان تا وادی ارغنداب رسیده بود و در همین اوقاست که افغانستان مخصوصاً در جبهه جنوب گذرگاه عساکر فاتح اسلامی و افکار و دین و ثقافت جدید و زبان عربی گشته و تمام این عناصر مهمه فرهنگی با صبغه تهذیبی و ثقافی باستانی در مدت دو قرن در افغانستان تا کرانهای مهران "سند" توام پیش رفته است. و این مطلب از یک سنگ نبشته عربی و سنسکریت که در وادی توچی

(وزیرستان شمالی) بدست آمد و تاریخ آن جمادی الاولی (۲۴۳ هـ ۸۵۷ م) است بخوبی ثابت می آید.

وای توجی معبر فاتحان و کاروانهای بازرگان از غزنی و گردیز بطرف هند بوده و معلومست که زبان و ثقافت اسلامی در حدود (۲۰۰ هـ ۸۱۵ م) بدانجا رسیده بود.

فرهنگ اسلامی عناصر عربی خاصی داشت که در عصر خلفاء راشدین و امویان بر همان مبادی خالص عربی بناء یافته بود و اجزای مهم آن عبارتست از : عادات و رسوم و عنعنات خالص عربی - و تعالیم قرآن و حضرت پیامبر اسلام که توحید و اخلاق نیکو و فرایض اجتماعی افراد و جماعت را توضیح میکرد. سوم عناصر جدیدیکه مسلمانان از مدنیت های مصر و روم و پارس و خراسان در ضمن لشکرکشی ها و بازرگانی و روابط ادبی و فرهنگی گرفتند. و مخصوصاً بعد از سال (۱۳۲ م) که بساط اقتدار امویان برچیده شد و خراسانیان خلافت آل عباس را در بغداد تاسیس کردند. و باین حرکت انقلابی فرهنگی اسلامی رنگ جدیدی بخود گرفت و مرکز خلافت هم از دمشق که کانون عربیت بود به کران غربی فلات ایران انتقال یافت و عناصر فراوان خراسانی در مدنیت و فرهنگ دوره عباسیان داخل گردیدند و با قوت و سرعت تمام مبادی فرهنگی و فکری و عقلی خراسانی را در ثقافت عرب جای دادند.

درینوقت در افغانستان یک فرهنگ خاص افغانی اسلامی تشکیل شد یعنی بر مبادی قدیم فرهنگ دوره های قبل الاسلام اکنون یک مبدا جدید افزون شد و آن اثر قرآن و اسلام بود که از سرزمین افغانستان بطوریکه یک گلرگه مدنیت ها به هند و ماوراء النهر و چین گذشت.

فرهنگ اسلامی خراسان اکنون صبغه خاصی یافته بود باین معنی که خراسانیان با عنعنات قدیم فرهنگی خویش مجهز بوده مبادی مدنیت اسلامی را هم پذیرفته بودند این خراسانیان به مراکز سیاسی و اجتماعی و اداری و عملی خراسان و سرزمین خلافت عباسی مخصوصاً بغداد روی آوردند و در تمام شقوق فرهنگی کارهای نمایان کردند. دودمان نامی برمکیان بلخ که در کانون فرهنگ خراسانی و افغانی پرورده شده بودند زمام اداره و علم و فرهنگ را در کشور عباسی بدست گرفتند. علوم نقلی و عقلی اسلامی باهتمام این مردم رونق گرفت بلاد معروف خراسان از نساپورو مرو گرفته تا هرات و زرنج و بلخ و بست و بغشور و غیره پرورشگاه علوم اسلامی و افکار و فرهنگ گردید موالی فراوان خراسانی در خاندانهای عربی داخل گردیده و افکار و روایات ثقافی خود را بدنیای عرب انتقال دادند. و نفوذ فرهنگ خراسانی و عجمی در دربار عباسیان بغداد و دیگر بلاد کشور وسیع عباسی بدرجه یی بود که برخی از خلفاء با زنان خراسانی ازدواج کردند و مادران چند تن از خلفای مقتدر بغداد ازین مردم بودند.

باری فرهنگ خراسانی که پرورشگاه آنهمین بلاد افغانی و خراسانی بود آنقدر نمو و ارتقا یافت که حتی شعرای عربی زبان هم مضامین و افکار و کلمات خراسانی در زبان خود دخیل کردند. و چون خراسان بر چهار راه آسیای وسطی افتاده بود محل انتقال افکار از غرب بشرق و از شرق بغرب گردید. مثلاً این ندیم در احوال سمنیه (بودانیان) و پیشوای ایشان بوداسف از کتابی نقل می نماید که آنرا یکنفر خراسانی نوشته بود. و ازین هم بر می آید که خراسانیان و مردم افغانستان و سرزمین های همجوار آن وسیله انتقال افکار هندی بعرب بودند. پس

به طور مختصر بايد گفت كه فرهنگ افغاني در همين سرزمين ماهمواره وجود داشته و با مرور زمان رنگ و صبغه خود را تغيير داده و درين پيدايشگاه و گذرگاه افكار و اندیشه و مدنيت همواره هويت و تشخيص افغاني خود را نگهداشته است. (۱)